

۴شنبه ۱۱/۱/۱۴۰۴-۱ شعبان ۱۴۴۷- 21 ژانویه ۲۰۲۶- فقه معاصر - فقه الاداره- فقه مدیریت رفتار سازمانی (فقه انگیزش) - فقه روابط انسانی در سازمان- نقشه راه امام صادق ع در مصباح الشریعه - روابط اربعه - درس ۷۹- رابطه سوم - رابطه مدیر با خلق - اصول سبعه - اصل دوم^۱ - عفو (۳) - محدوده عفو یا انتقام

❖ مسئله‌ی ۷۹: مدیر حین وقوع رفتار و اعمال نابه‌هنجار از سوی کارکنان موظف به توزین مصلحت و مفسده‌ی عفو یا انتقام است و هرکدام به نفع سازمان و دارای ضرر کم‌تری باشد مورد اقدام قرار می‌دهد و در تشخیص مصلحت نیز باید از مشاوره‌ی نخبگانی بهره‌برد

عفو از مکارم اخلاق و ناشی از حلم است و البته صفح^۲ بالاتر است و به این معناست که نه فقط در کارنامه‌ی فرد خاطی و مذنب، حتی در ذهن و قلب خود هم سابقه‌ای را نگاه نمی‌دارد. خداوند عَفُو^۳ است؛ لقله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا** فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا. یعنی عفو در عین قدرت و مدیر هم طبق قاعده‌ی «تخلقوا باخلاق الله»^۴ باید عَفُو باشد. عفو به تقوی نزدیک‌تر است، لقله تعالی: **وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى**.^۵ مدیر نه تنها باید عفو کند، بلکه باید آن‌ها را در تصمیم‌سازی شریک کند، لقله تعالی: **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**. یعنی نباید فرد معفو را کنار گذاشت؛ چه بسا با انگیزه‌ی بالاتری که طبعاً برای جبران خطای سازمانی دارد، کارآیی بیش‌تری هم از خودش نشان دهد و بهره‌وری بالاتری ارائه کند، لقاعده «الانسان عبید الاحسان» و «هل جزاء الاحسان الا الاحسان».^۶ حال مسئله در حدود عفو است. این فضیلت هم می‌تواند روی جهل به افراط و تفریط دچار شود. عفو از فضائل قوه‌ی غضبیه است که ضد آن انتقام است که نقطه‌ی افراط در قوه‌ی غضبیه است؛ مثل تهور که ضد شجاعت است. لذا عفو از شعبه‌ی شجاعت است؛ یعنی مدیر عفوکننده، شجاع است و همان‌طور که تهور ناشی از جهل و از جنود جهل است؛ انتقام هم نمادی از جاهلیت و جهالت است و انتقام‌گیرنده شجاع نیست، بلکه متهور است. البته از مجرمین باید انتقام گرفت؛ لقله تعالی: **إِنَّمَا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مَنْتَقِمُونَ**.^۷ هر عامی تخصیص می‌خورد و انتقام از مجرم واجب است و از شجاعت است، نه از تهور، فافهم و تدبر. لذا در سیره‌ی پیامبر اکرم ﷺ است که در فتح مکه همه‌ی کفار را^۸ عفو کرد و آزادی داد، ولی از چند نفر انتقام گرفت و امر فرمود حتی اگر به پرده‌ی

^۱ مصباح الشریعة / ۶ / الباب الأول فی العبودیة

وَأَصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْخَوْفُ وَ الْجَهْدُ وَ حَمْلُ الْأَدَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصِّدْقِ وَ الْإِحْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحَبُّوتِهَا وَ رِبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنصَافُ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِيتَابُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضُ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارُ الرُّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ أَفَاتِمَا وَ رَفْضُ شَهَوَاتِمَا مَعَ رَفْضِ الرِّئَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهُوَ مِنْ حَاصِلَةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا

^۲ الصَّفْح: العفو. و قيل: هو أبلغ من العفو. و قد يعفو الإنسان و لا يصفح. (سعدی، القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، ص. ۲۱۳) و نیز فرمود: «وَلْيَعْفُوا وَيُصْفِحُوا» (نور: ۲۲) «باید عفو و گذشت داشته باشند و چشم‌پوشند».

^۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْأًا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا. (النساء: ۴۳) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا. (النساء: ۹۹)

إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ خَفَوْهُ أَوْ تَعَفَّوْا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا. (النساء: ۱۴۹)

^۴ لِيَسْخَلَفُوا مَعَ الْخَلْقِ بِأَخْلَاقٍ خَالِقِيهِمْ. (امام جعفر بن محمد ﷺ، مصباح الشریعة، ص. ۱۵۸)

^۵ «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (بقره: ۲۳۷) «و گذشت کردن شما به تقوی نزدیکتر است».

^۶ زَكَاةُ الظَّفَرِ الْإِحْسَانُ. زکات پیروزی، نیکی کردن است. (آمدی، غرر الحکم، ج. ۱، ص. ۳۰۹)

^۷ سجده: ۲۲

^۸ آن‌گاه فرمود: هان ای مردم مکه! برای پیامبر خدا همسایگان بسیار بدی بودید، نبوت و دعوتش را تکذیب کردید، و او را از خود راندید، و از وطن مالوفش بیرون کردید و آزارش دادید، و به این اکتفاء نکردید، حتی به محل هجرتم لشکر کشیدید و با من به قتال پرداختید، با همه‌ی این جنایات بروید که شما آزاد شدگانید. وقتی این صدا و این خبر به گوش کفار مکه که تا آن ساعت در پستوی خانه‌ها پنهان شده بودند رسید، مثل این‌که سر از قبر برداشته باشند، همه به اسلام گرویدند، و چون مکه با لشکرکشی فتح شده بود، و قانوناً تمامی مردمش غنیمت و

کعبه هم پناه بردند و معتصم شدند، باید مجازات شوند.^۹ و نیز در غزوات مجرمین را نمی بخشید و امیر المومنین علیه السلام هم در جنگ‌های سه‌گانه از مجرم سازمان‌یافته نمی گذشت،^{۱۰} مگر توبه می کردند یا زخمی می شدند،^{۱۱} با شرایطی که در فقه امامیه از آن بحث شده است. البته قاعده‌ی کلی و حیاتی این است که «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى». ^{۱۲} نکته در طرف تفریط فضیلت عفو است. تفریط غضب یا شجاعت، جبن است که ترس و بی‌عرضگی است؛ حال باید گفت که نقطه‌ی تفریط عفو همزاد جبن است که از رذائل قوه‌ی غضبیه است، مثل انتقام. هرچه باشد، رزیه است و ناشی از جبن و ناشی از ضعف اس و نه قدرت،^{۱۳} لکن تعالی: عفو اقدیرا.^{۱۴} خداوند عفو مقتدرانه دارد، نه عفو ناشی از ضعف؛ لذا در احادیث است که زکات ظفر و قدرت، عفو است.^{۱۵} یعنی وقتی بر دشمن چیره شدی، باید

بردگان اسلام بودند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را آزاد کرد، از این جهت از آنان تعبیر کرد به طلقاء. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۲۰، ص. ۶۶۱)

^۹ دستور داد چهار نفر را هرجا دیدند به قتل برسانند: ۱. عبد الله بن سعد بن ابی سرح ۲. حویرث بن نفیل ۳. ابن خطل ۴. مقبس بن ضبابه، و نیز دستورشان داد که دو نفر مطرب و آوازه‌خوان را هرجا دیدند بکشند، و این‌ها کسانی بودند که با آوازه‌خوانی‌هایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می گفتند. و فرمود حتی اگر دیدند دست به پرده‌ی کعبه دارند در همان حال به قتلشان برسانند. طبق این فرمان علی علیه السلام حویرث بن نفیل و یکی از دو آوازه‌خوان‌ها را کشت، و آن دیگری متواری شد، و نیز مقبس بن ضبابه را در بازار به قتل رسانید، و ابن خطل را در حالی که دست به پرده‌ی کعبه داشت پیدا کردند، و دو نفر به وی حمله کردند، یکی سعید بن حرث، و دیگری عمار بن یاسر، سعید از عمار سبقت گرفت و او را به قتل رسانید. (همان، ج. ۲۰، ص. ۶۰)

^{۱۰} با شروع جنگ، صدای شیبه‌ی اسبان، چکاچک شمشیرها و فریاد جان‌خراش مجروحان سرزمین نهروان را به لرزه درآورد. امام دستور داد خوارج را در محاصره قرار دهند و از راست و چپ بر آنان حمله کنند. به زودی نیروهای حضرت چون کمربندی خوارج را احاطه کردند. امام برای این که حتی یک نفر از آن‌ها جان سالم به در نبرد، اسود بن قیس مرادی را مأموریت داد از بازشدن کمربند محاصره جلوگیری کند. با تدبیر نظامی امام، پس از دو ساعت جنگ پایان یافت. و در این نبرد تنها شماری بسیار اندک از خوارج گریختند. نتیجه همان شد که امام پیش از شروع جنگ پیش‌بینی فرموده بود: «به خدا سوگند ده کس از آنان از مرگ نرهد و از شما ده تن بیش تر کشته نشود.» حضرت پس از پیروزی بر خوارج لشکرش را فرمان داد به کوفه بازگردد. آن‌گاه با سربازان همراهش کنار اجساد خوارج آمد و با تأثر فرمود: بوسا لکم لقد ضرکم من غرکم فقیل له: من غرهم... رنج و سختی بر شما باد. راستی آن که شما را فریفت زبانی مهم و جبران‌ناپذیر بر شما وارد ساخت. پرسیدند: چه کسی آن‌ها را فریب داد؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه‌کننده و نفس‌هایی که انسان‌ها را به بدی وامی‌دارد. نفس اماره به وسیله‌ی آرزوهای نادرست و حساب‌شده آن‌ها را فریفت و دام‌های عصبان را به روی آن‌ها گشود و به آنان وعده‌ی پیروزی داد و سرانجام به آتش سوزان دوزخشان درافکند. سرانجام شعله‌های فتنه‌ی مقدس نادان با تدبیر حضرت فرونشست، آن‌چه در این حادثه‌ی مهم و قابل توجه می‌نماید، آن است که امام عبادت، زهد، قیافه‌های حق‌به‌جانب و جامه‌های ژنده‌ی خوارج را نادیده گرفت، همه را از دم تیغ گذراند و فرمود: «فانا فقات عین الفتنه و لکم یکن لیجتره علیها احد غیری بعد ان ماج غیبهها و اشدت کلبها؛ من چشم این فتنه را درآوردم. جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت.» پس از آن که موج تاریکی و شبه‌ناکی‌اش بالا گرفته بود و «هاری»‌اش فزونی یافته بود. (طبری، تاریخ الطبری، ج. ۵، ص. ۸۶؛ *نصح البلاغه*، خطبه‌ی ۵۹ و ۹۳، کلمه‌ی قصار ۳۲۳)

^{۱۱} از سپاه علی علیه السلام بین ۷ تا ۱۳ نفر کشته شدند، حال آن‌که تقریباً همه‌ی خوارجی که دست به شمشیر بردند کشته و زخمی شدند. علی علیه السلام دستور داد زخمیان خوارج به قبایلشان تحویل گردند تا مداوا شوند. در سال‌های بعد نیز پنج شورش هر بار توسط چند صد نفر از خوارج علیه علی علیه السلام انجام شد و هر بار شکست خورد. حکومت علوی، تا زمانی که مخالفان و منافقان، اقدامی در جهت براندازی آن حکومت انجام نداده بودند با آن‌ها مدارا کرد، ولی آن‌گاه که در صدد اقدام عملی برآمدند، به شدت با آنان برخورد کرد.

^{۱۲} وَإِنْ طَلَقْتُمْوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَبِضْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بَيْنَهُمَا عَقْدٌ النَّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنْ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (البقرة: ۲۳۷)

^{۱۳} إِنْ تَنَادَوْا خَيْرًا أَوْ تَعْفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنِ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا. (النساء: ۱۴۹)

^{۱۴} عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينِهِ وَ حَزْمٌ فِي لِينِهِ وَ إِيْمَانٌ فِي يَقِينِهِ وَ حِرْصٌ فِي فِقْهِهِ وَ نَشَاطٌ فِي هُدًى وَ بَرٌّ فِي اسْتِقَامَةٍ وَ عِلْمٌ فِي حِلْمٍ وَ كَيْسٌ فِي رَفْقٍ وَ سَخَاءٌ فِي حَقِّ وَ فَصْدٌ فِي غَيٍّْ وَ بَحْمَلٌ فِي فَاقَةٍ وَ عَفْوٌ فِي قُدْرَةٍ. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدْوِكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، عفو و بخشش را (زکات) این پیروزی قرار بده.» امام صادق علیه السلام: «المعروفُ زكاةُ النِّعَمِ، والشَّفاعةُ زكاةُ الجاهِ، والعِللُ زكاةُ الأبدانِ، والعَفْوُ زكاةُ الظَّفْرِ، وما أَدَيْتَ زَكَاتَهُ فَهُوَ مَأْمُونٌ السَّلْبِ.» (کلینی، الکافی (ط الإسلامیة)، ج. ۲، ص. ۲۳۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج. ۷۸، ص. ۲۶۸؛ ری شهری، منتخب میزان الحکمه، ص. ۲۴۸)

زکات بدهی و آن عفو است که از احسان است^{۱۵} لقوله تعالی: «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»^{۱۶} و «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^{۱۷}. یعنی عفوکننده محسن است و اگر هم گرامتی دید، ما علی المحسنین من سبیل. اما نقطه‌ی تفریط عفو چیست؟ این کمتر ذکر شده است؛ شاید مداهنه^{۱۸} است. هرچه باشد، زیاده‌روی در عفو مذموم^{۱۹} و ناشی از عجز و عدم قدرت و شجاعت است؛ یعنی در سازمان هر خطایی سرزد و سرکشی شد، از ترس این که جوسازی و حاشیه‌سازی و سلب مقام از او نشود، مقابله نمی‌کند و این منجر به گسترش فساد می‌شود «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقَسَادَ»^{۲۰}. به نظر می‌رسد اگر جرمی از سوی مجرم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اتفاق افتاد نباید عفو کرد. در سیستم قضایی هم جرائم غیر قابل گذشت^{۲۱} و قابل گذشت است^{۲۲}، لقوله تعالی: «وَاللَّهِ هُوَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»^{۲۳} و «إِنَّمَا مِنَ الرُّجُومِ مِمَّنْ نَقِيَ اللَّهُ»^{۲۴}. اگر جرم^{۲۵} معنا شود، حدود انتقام و عدم عفو معلوم می‌شود. البته در قصاص هم عفو هست که ولی^{۲۶} دم چنین حقی دارد، ولی عفو خصوصی است که شاکی خصوصی دارد. عفو عمومی نسبت به حق الله

^{۱۵} زكاة الظفر الإحسان. زکات پیروزی، نیکی کردن است. (آمدی، غرر الحکم، ج. ۱، ص. ۳۰۹)

^{۱۶} البقرة: ۱۰۹

^{۱۷} البقرة: ۱۹۵

^{۱۸} مدارا از موضع قدرت است، ولی مداهنه از موضع ضعف. این واژه در سوره‌ی قلم آمده و از دهن گرفته و به معنای روغن مالی و ماست مالی کردن است. یعنی پیامبر ﷺ در موضع قدرت است پس قرآن می‌گوید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف: ۱۹۹) پیامبر تو مردم را ببخش ولی مداهنه از موضع ضعف است، یعنی نمی‌تواند و کوتاه می‌آید. قرآن به پیامبر ﷺ می‌گوید: شل نگیری «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (قلم: ۹) دشمنان دوست دارند سست شوی ولی تو محکم باش.
^{۱۹} و حق من أساءك أن تعفو عنه و ان علمت أن العفو يضر انتصرت، قال الله تعالی و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبیل. (حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج. ۱۱، ص. ۱۳۸)

^{۲۰} وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقَسَادَ. (البقرة: ۲۰۵)

^{۲۱} جرائم غیرقابل گذشت: جرایم تهدیدکننده امنیت داخلی و بین المللی کشور، جعل سند رسمی، زنا، هر نوع رابطه نامشروع خفیف تر از زنا، قتل عمد، آدم ربایی.

^{۲۲} جرائم قابل گذشت در قانون جدید: جعل سند و نوشته‌های غیررسمی (ماده ۵۳۶)، سوء استفاده از ضعف نفس اشخاص صرف نظر از شخص مرتکب (ماده ۵۹۶)، توهین به مقامات و کارمندان دولت (ماده ۶۰۹)، مزاحمت از طریق تلفن، پیامک و یا دستگاه‌های مخابراتی (ماده ۶۴۱)، تدلیس در نکاح (ماده ۶۴۷)

^{۲۳} مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (آل عمران: ۴)
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصِّدْقَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (المائدة: ۹۵)
وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ. (الزمر: ۳۷)

^{۲۴} وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ آيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّمَنِ الْجُرْمِينَ مُتَّقِمُونَ. (السجدة: ۲۲)

^{۲۵} جرم: اصل الجرم قطع الثمرة عن الشجر... و استعیر ذلك لكل اكتساب مكروه. جرم در اصل معنای لغوی به معنای جدا کردن میوه از درخت است و این واژه برای اکتساب هر کار ناپسند استعاره گرفته شده است. جرم در زبان قرآن کریم، عبارت از انجام دادن فعل یا گفتن قولی است که شارع آن را منع کرده و برای آن کیفر قرار داده است. به عبارت دیگر، جرم یا گناه عبارت است از مخالفت با اوامر و نواهی شارع مقدس. جرم ارتکاب یا امتناع از فعلی است که شریعت بر حرام بودن آن تصریح نموده است و مجازاتی را بر آن تعیین نموده است: ۱. اصطلاح جرم در قرآن اعم از نقض حق الله و هم حق عبد الله است. خداوند تبارک و تعالی ممانعت از زیارت خاندهی خدا، تعدی و تجاوز به زیارت کنندگان، اعراض از آیات الهی، کفران نعمت‌های خداوند، تکذیب نمودن آیات الهی، عمل زشت لواط، استهزاء پیامبر اسلام و کفر و شرک‌ورزی به خداوند را جرم شمرده و مرتکبین را تهدید به عذاب نموده است. ۲. معنای جرم مشروط به داشتن مجازات خاص دنیایی نیست؛ از دیدگاه قرآن برخی رفتارها جرم است، حتی اگر مجازاتی در این دنیا برای آن‌ها تعریف نشده باشد. ۳. مشتقات واژه جرم در قرآن در معنای گناه کبیره و بزرگی است که دارای عقوبت اخروی است به کار رفته است. جرم در اصطلاح فقها دارای دو اصطلاح است: ۱. اصطلاح عام: که عبارت است از ارتکاب هر فعل حرام یا ترك واجبی که شارع آن را ممنوع کرده است و مرتکب آن را مستحق کیفر دنیوی از جمله حدود یا قصاص یا تعزیر یا پرداخت دیه می‌داند. ۲. اصطلاح خاص: که از آن به جنایت به نفس یا عضو تعبیر شده است و آن عبارت است از هر نوع صدمه و تجاوز ناحق نسبت به جسم و جان دیگری یا تعرض نسبت به مرده که مجازات آن قصاص نفس یا قصاص عضو یا پرداخت دیه است. قانون مجازات اسلامی، در ماده‌ی ۲، جرم را چنین تعریف می‌کند: «هر فعل یا ترك فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می‌شود».

و حق جامعه است که از اختیارات حاکم شرع است که با وجود قدرت اگر در تراحم عفو و انتقام، مصلحت اهم با هرکدام تشخیص داده شد، آن را اخذ می‌کند^{۲۶} (در عین قدرت بر هر دو، نه ناشی از جبن و ضعف و عجز)، فتدبر.

لذا هر مدیری باید با قاعده‌ی الاهم فالاهم برخورد کند و مصلحت اهم را در هر طرف عفو یا انتقام دید، در عین قدرت اقدام به آن می‌کند. لذا گاهی مصلحتِ عفو اهم است و گاه مصلحتِ انتقام و مجازات. ^{۲۷} اخذ به اهم هرچه باشد ناشی از شجاعت است؛ در این صورت مدیر عفوکننده یا منتقم، موصوف به شجاعت می‌شود که در عین قدرت بخشیده یا نبخشیده است، فافهم. گاهی عفو به نفع سازمان است، گاهی انتقام و انتصار. ^{۲۸} عقل هم حکم می‌کند به جذب این منفعت و دفع مضرت مقابل. عقل سازمانی مدیر هم چنین ادراک و حکمی دارد؛ لذا سازمان وی منسجم می‌ماند و انگیزه‌ی کارکنان هم از این مدیریت عادلانه و عاقلانه بالا می‌رود، والله العالم. فتحصل که مدیر حین وقوع رفتار و اعمال نابه‌هنجار از سوی کارکنان، موظف به توزین مصلحت و مفسده‌ی عفو یا انتقام است و هرکدام به نفع سازمان و دارای ضرر کمتری باشد، مورد اقدام قرار می‌دهد و در تشخیص مصلحت نیز باید از مشاوره‌ی نخبگانی بهره‌برد. ^{۲۹}

^{۲۶} امام باقر علیه السلام فرمود: «التدامة على العفو أفضل و أيسر من التدامة على العقوبة؛ پشیمانی از عفو بهتر و آسانتر است تا پشیمانی از کیفر». (حر عاملی، وسائل الشیعة، ج. ۱۲، ص. ۱۷۰)

^{۲۷} هرگز مخالفت‌های ابتدایی آن‌ها سبب انتقام الهی نمی‌گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم، مستحق انتقام خداوند خواهند شد. ضمناً باید توجه داشت تعبیر به انتقام از نظر لغت عرب به معنی مجازات کردن است، هرچند مفهوم تشفی قلب (فرونشانیدن سوز درون) در مفهوم این کلمه در استعمالات روزمره افتاده است ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد. لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید کرارا به کار رفته، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است او فقط از روی حکمت کار می‌کند. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج. ۱۷، صص. ۱۶۱-۱۶۲)

^{۲۸} و حق من أساءك أن تعفو عنه و ان علمت أن العفو يضر انتصرت، قال الله تعالى و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل. (حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج. ۱۱، ص. ۱۳۸)

^{۲۹} درس ۷۹ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۱ شهر شعبان المعظم ۱۴۴۷.